



علی نژاد-نشست و برخاست با خانواده شهدا از دلنشین ترین خاطرات سال ها حرفه خبرنگاری است. همنشینی و هم کلام شدن با فرزندان شهدا، اگر چه همواره در حافله این حرفه باقی

مانده اما در آستانه روز پدر، هم بازی شدن با فرزند سه ساله یک شهید، پراحساس ترین لحظات زندگی ام را رقم زد. شور و شوق زندگی در همان لحظه ورود به منزل شهید در چهره معصوم و دوست داشتنی ابوالفضل موج می زد. ابوالفضل غرق در دنیای کودکانه اش بود و اسباب بازی هایش را آورده بود تا دقایقی را هم بازی شویم. سر گرم بازی بودیم که رو به ما گفت: امروز تولد بابامه... می خوایم بریم سر مزار بابام... ابوالفضل دلش برای بابا تنگ شده بود و بهانه بابا را می گرفت اما ...

نام شهید و صدای گریه های پدر



عقيل رحمانی-هر چند ۸۸ سال از خدا عمر گرفته است اما همزمان با ورود ما به هر سختی که هست به استقبال ما می آید. خواهر می گوید پدر آلزایمر گرفته است اما تا اسمی از شهید برده می شود صدای

هق هق گریه پدر، فضای خانه را دگرگون و سکوت را حاکم می کند. گاهی اوقات فراموشی دست و پا گیر کلام پدر می شود اما هنوز شهید و خاطرات شهید را در ذهن دارد. او این گونه شهید را برای ما وصف می کند: محمود در همه امور تک بود از ادب گرفته تا ... هیچ عیبی نداشت. پدر شهید با آن چهره نورانی، برای آن که فضای خانه عوض شود شروع به شعر خوانی می کند. اگر چه چشمانش کم سو شده است اما انگار حضور شهید را در خانه احساس می کند. خواهر شهید از نادیتهای های سخن می گوید که فقط پدر شهید چشم دیدن آن را دارد. می گوید گاهی پدر احساس می کند محمود در خانه است مقابل در ایستاده است و بابت محل حضور شهید را نشان می دهد.

یک سفره هفت سین و یک دنیا معنا...



بهر روز - وقتی در آستانه روز پدر و زادروز ولادت امام علی (ع) به همراه گروه اعزامی از روزنامه خراسان، وارد منزل شهید جواد جهانی می شویم در همان بدو ورود، سفره زیبا و متفاوت

هفت سین این خانه نظرمان را به خود جلب می کند. سفره ای که خبر از ورود بهار به این خانه می دهد. اما اگر بهار امسال همکار شهیدمان کنار این سفره مرسوم که به شکل زیبایی توسط اهالی خانه تزئین شده، نیست چه باک که عکس چهره متسليم شهيد جواد جهانی و یکی از همرزمانش با سربند کلتا عباسک یا زینب (س)، پرچم ایران و پلاک بازهرا (س)، عطر خوشبوی شهادت را میهمان این سفره هفت سین کرده و رنگ و بوی متفاوتی به سفره هفت سین امسال این خانه داده است. عجبا از این که پدر شهید فرزندان این خانه هم اینک به سر سفره خالقش میهمان است و از آسمان، نظاره گر سفره هفت سین خانه اش است که در غیاب حضور

فیزیکی اش با عکس زیبایش مزین است ... اما این سفره ساده و پر معنای هفت سین بیایمی نیز برای تک تک ما و سفره های هفت سین پهن شده در خانه هایمان در این عید و عید های نوروز بعدی و این بهار و سایر بهارهای آینده دارد که اگر امروز را در آسایش و امنیت پای سفره های هفت سین پهن شده در کاشانه هایمان نشستیم و ایم و می نشینیم، بدانیم و فراموش نکنیم که باید یاد دلیر مردانی را که به استقبال خطر رفته و با ارزش ترین داشته خود یعنی جانشان را به خاطر در

اما ماندن دین و کشورشان از گزند دشمنان فدا می کنند، همیشه زنده نگه داریم تا کمترین وظیفه خود را در

قبال این شیر مردان ادا کرده باشیم و این درسی است که اگر در توفان گرفتاری های دنیا آن را فراموش کنیم، به

بدترین شکل باید تقاضای آن را پس بدهیم...

قرار همدلی

خبرنگار رضوی



در آستانه روز پدر مهمان خانه شهیدای موسسه فرهنگی هنری خراسان شدیم

جای محمود، مهدی و جواد خالی نیست

عکس شهید باید خوشگل باشد



عکس جدیدی که گرفته بود نشانمان داد. خواهر گفت سید محمود چقدر خوشگل شدی، محمود هم خندید و گفت «خب عکس شهید باید هم خوشگل باشد.» آن قدر نورانی بود که همان جاملطمئن بودیم این رفتن بر گشتی ندارد و محمود شهید می شود. بابا اما

همچنان دلتنگ محمود است. انگار آتش این وداع بعد از ۳۲ سال هنوز خاموش نشده و داغ فرزند بی مثل و مثال بابا را تازه نگه داشته. می گویند مادر هم آن قدر «محمود جان»، «عزیزم» و «پسرم» گفت که سال قبل سعادت دیدن محمود بالاخره در خانه اش را زد و رفت... برای دیدار با خانواده اولین شهید موسسه فرهنگی هنری خراسان، «سید محمود سیدی» به یکی از مناطق کم بر خور دار شهر می رویم؛ «حاشیه صدمتری، تر سیده به گلشهر...» خانه ای کوچک اما پر مهر که با مهربانی و صمیمیت پدر شهید آمیخته شده است و گاهی این میان یادآوری نام و خاطرات محمود و تکان خور دن شانه ها و سوز اشک هایش، حال و هوای این وداع قدیمی را تازه تر می کند. برای میزبانی ما علاوه بر پدر که به زحمت قادر به راه رفتن است و «آبچی مر ضیه» که معلم است یکی از نوه ها و دامادها هم حضور دارد. پدر می گوید: محمود در میان ۸ فرزند نظیر نداشت. هم اخلاق و هم رفتار و کردار ش نمونه بود. «آبچی مر ضیه هم می گوید: دو سال سربازی اش را که در منطقه یانه تمام کرد تازه ۲۰ سالش شده بود همان موقع به استخدام روزنامه خراسان درآمد. استخدام که شد به فکر افتادیم سورا سادات دامادی اش را مهیا کنیم. پدر دوباره می گرید، آرام بی صدا و آبچی می گوید پدر جان روز عید است، گریه نکنید و شاد باشید و پدر می گوید: «گریه شوق است و شادی عید» اما معلوم است که لای لای این اشک ها به قدر ۳۲ سال دلتنگی جا مانده است.

می خواست دوباره به خط مقدم برگردد

آبچی مر ضیه به جای پدر که حالا خیلی از خاطرات محمود را فراموش کرده است صحبت می کند: قبل از انقلاب در خیابان امام رضا (ع) ساکن بودیم. محمود و تعدادی از دوستانش دایم در فکر توزیع اعلامیه های امام بودند و روی دیوار ها هم شعار های انقلابی می نوشتند. آن شب ما مادرم خیلی نگران محمود بود و می گفت مادر جان زخمی می شوی، دستگیر می شوی، اما محمود گوشش بدهکار نبود. قرار شد بعد از دواج دست زدن را بگیرد و بیاورد در همین خانه پدری زندگی کنند. آن سال ها هنوز عروسی گرفتن در باغ و تالار رسم نشده بود. دیوار های خانه را لکه گیری کرد، برنج عروسی اش را هم خرید اما همان بحبوحه باز هوای جبهه رفتن به سرش زد. او ادامه می دهد: در جبهه و در جزیره مجنون راننده آمبولانس بود، ۴۰ روز مأموریت اش هم تمام شده بود و با آمبولانس اش که آثار متعددی از ترکش و خمپاره را روی بدنه داشت به پشت جبهه برگشته بود. با این حال می خواست دوباره به خط مقدم برگردد و با وجود اصرار دوستانش برای ماندن، به دلیل نیاز میرم به آمبولانس در خط مقدم، گفته بود همین مرتبه را می روم و بر می گردم. اما... آبچی مر ضیه از فصل شیدایی و شهادت محمود می گوید و ادامه می دهد: بعد از شهادت محمود در حالی که هنوز ۴۰ روز از شهادتش نگذشته بود، برادر دیگرم «سید حمید» گفت نمی گذارم اسلحه محمود روی زمین بماند... و رفت و او هم با از دست دادن یک چشمش جانباخت شد. کوروش شجاعی، مدیر مرکز رسانه موسسه فرهنگی هنری خراسان نیز در این دیدار با بیان اینکه دو سالن چاپ روز نامه هم به نام شهید سیدی و شهید جهانی نام گذاری شده است می گوید: تعبیر این کار نیز این بود که همه کارکنان این موسسه بدانند برای ادامه حیات این نظام چه خون هایی ریخته شده است.



چند نفر از مشتاقان از شهرستان های اطراف آمده اند و مزار جواد را پیدا کرده اند و این که مسئولان برای ساماندهی مزار تنها شهید تدفین شده در پارک خورشید وعده های تکراری می دهند و از بودجه ای که رسیده و تصمیماتی که در راه است و به زودی عملی می شود خبر می دهند. خانه نقلی و استیجاری شهید جهانی در بولوار شهید صیاد شیرازی، یکی دیگر از قرار های همدلی ماست با خانواده یکی دیگر از شهیدان روزنامه. تابلوهای «وان یکاد» و تصاویر رهبر معظم انقلاب بخشی از دیوار خانه را پوشانده و در قسمت های دیگری از دیوار هم تصاویر همرزمان مدافع حرم خود نمایی می کند. شهیدان «محمود رضا بیضایی»، «رضا کارگر برزی»، «مسعود عسگری»، «حامد جوانی»، «حسین حریری»، «محمد اسدی»، «محمد آزند»، «هادی مجاب»، «محمد مهدی الما ملیری»... و یک تابلوی نقاشی شده عکس شهید جهانی و یک پوستر بزرگ که روی دیوار دور تا دورش با ریشه های کوچک روشن شده، لبخند جواد را زیباتر کرده است. علی پسر شهید جهانی که در کلاس دوم دبستان در س می خواند، مرد خانه شده است که کت و شلوار به تن کرده و چهره مردانه تری به خود گرفته و به آرامی کنار پدر بزرگ نشسته است.

هیچ کس جای خالی پدر را پر نمی کند

پدر شهید جهانی می گوید: علی گاهی بهانه پدرم را می گیرد و بی قراری می کند، من هم که حالش را در کم می کنم، در مقایسه با زمان قبل از شهادت پسر،م، باید کارانش مهربان و صمیمی تر شده ام، هر چند هیچ کس جای خالی پدر را پر نمی کند. همسر شهید جهانی هم می گوید: قصد داریم بعد از شهادت جواد اقا، خانه را به «بیت الشهدا» تبدیل کنیم و در حال حاضر هم روز های سه شنبه کلاس های نهج البلاغه، تفسیر قرآن و کلاس های معارف در این جا برگزار می شود. او ادامه می دهد: با توجه به این که مدتتی دیگر قرار داد اجاره منزل ما هم تمام می شود و نیازمند جای ثابتی برای بیت الشهدا هستیم، امیدواریم فضای مناسب تری برای ترویج فرهنگ شهادت مهیا کنیم. او از تحقق آرزوی شهید جهانی که باعث درخواست وی برای دفن پیکرش در پارک خورشید بود می گوید، آرزویی که به امید تاثیر گذاری بر روی جوانان این شهر بود: برخی خانم های بدحجاب که سر مزار شهید رفته بودند، حالا دلشان می خواهد در کلاس های بیت الشهدا شرکت کنند. تعدادی از آن ها در جلسه سه شنبه هفته گذشته آمده بودند و گفتند می خواهیم همچنان در این کلاس ها شرکت کنیم. همسر شهید جهانی گلایه های دیگری هم دارد و می گوید: نماز خانه پارک خورشید که پیکر شهید در کنار آن دفن شده، همان طور به حال خود رها شده، ضمن این که برای کسانی که می خواهند به مزار شهید بروند هیچ تابلو، تصویر و نشانی نصب نشده است. او از مجموعه مراسمی می گوید که اکنون بر سر مزار شهید برگزار شده است: قرار است برای روز میلاد امام علی (ع) و روز پدر در سر مزار شهید مراسم مولودی خوانی برگزار کنیم، ضمن این که همان جا هم مراسمی به مناسبت تولد حضرت فاطمه (س) و روز مادر برگزار کردیم و کادوهایی نیز به تعدادی از خانم ها اهدا شد.



امروز به تاریخ قمری که حساب کنیم روز تولد «بابا جواد» است... قاب عکس بزرگ بابا با لباس دامادی و دسته گلی که به دست دارد با همان خند ملایمی که بر روی لبانش نشسته، متانثی وصف ناشدنی روی چهره صمیمی اش نشانده است. همه یادگار های بابا داخل

یک گنجه و یک کمقدار دارد، کلاه آهنی، لباس های نظامی که داخل جبهه به تن می کرد و حالا همسر شهید آن ها را داخل پلاستیک گذاشته تا غبار خاک جبهه دفاع از حرم حضرت زینب (س) همچنان باقی بماند، پوئین، عطر، پلاک یاز هرا، کارت ملی، پیشانی بند یا فاطمه یا زینب و حتی آرم نشان کاروان زیارتی که جواد مسئولیتش را داشته هم هست. تنها عرصه همسر شهید لباس های آغشته به خون جواد هنگام شهادت است که هر چقدر این طرف و آن طرف زد نتوانست آن ها را به دست بیاورد... میان گفت و گوهای ما «ابوالفضل» که در زمان شهادت پدر تنها یک سال و سه ماهه داشت بازگوشی های شیرینش همه را مجذوب خود کرده و از کنار عکاس روزنامه تکان نمی خورد تا همه عکس هایی که می گیرد را یکی یکی ببیند. اما اعلی اکبر «ابا» چشم های معصوم و زیبایش را شش خاصی دارد. برای او که در زمان اعرام پدر تنها ۳ روز داشت و در روز آسمانی شدنش در ۱۴ بهمن دو سال قبل ۳۲ روزه بود، انگار هنوز مانده تا معنای بابا و نبودنش را با تمام وجود در کند.

برای من دعا کن تا به شهادت برسم چون آرویش را دارم

«کور شجاعی» مدیر مسئول سابق روزنامه خراسان در این دیدار می گوید: نفس کشیدن در فضایی که شهید نفس کشیده برای ما افتخار بزرگی است. همیشه معروف است که می گویند وقتی روزمنده ای شهید می شود، پدر، مادر و خانواده رنج زیادی می کشند اما واقعیت این است که بیشترین رنج دوری را همسر و مادر شهید می برند. قطعاً همان گونه که بزرگان گفته اند، جانشین شهید در خانه، خداست و خداوند خودش خانه شهید را مدیریت می کند. امیدوارم فرزندان زیگی تربیت کنند تا راه پدر را به بهترین وجه ممکن ادامه بدهند. خانم «طالبيان» همسر شهید «جواد محمدی مفرد» حرف هایش را این گونه آغاز می کند: برای من دعا کنید تا بتوانم آن گونه که شایسته و زبونی است فرزندم را تربیت کنم. از قصه نام گذاری ابوالفضل و علی اکبر سوال می پرسیم که می گوید: ابوالفضل که به دنیا آمد با این تبت که از یاران امام زمان (عج) باشد، اسمش را ابوالفضل گذاشتیم و نام علی اکبر را هم با همین تبت انتخاب کردیم... برای لحظه ای مکث می کند، به عکس همسرش نگاه می کند و ادامه می دهد: جواد همیشه می گفت چه بودم و چه نبودم آن ها را جوری تربیت کن که لیاقت یار و یاور امام زمان (عج) بودن را داشته باشند. از عکس معروفی که شهید در بین الحرمین گرفته و در فضای مجازی حسابی معروف شده می پرسم و می گوید: این عکس را اواخر سال ۹۳ گرفته بود، آن موقع هنوز اعزام نشده بود اما خیلی برای رفتن اصرار داشت. به نحوه شهادت که می رسم می گوید: راستش خودم هم نقل قول های متفاوتی از نحوه شهادتش شنیده ام. آن گونه که من شنیدم جواد در جبهه «خان طومان» بود و در زمان درگیری از طریق بیسیم از او خواستند برای کمک به سنگر خودی به عقب برگردد. وقتی جواد می رسد، توسط دشمن غافلگیر شده بود... از زمان خواستگاری می پرسم و او می گوید: در آن روز گفت من چون در زمان جنگ سن کمی داشتم و نتوانستم دینم را ادا کنم به دنبال فرصتی هستم تا این دین را ادا کنم حتی گفت «اگر بله گفتی ممکن است به یک شهید بله گفته باشی». او می گوید: تمام زندگی مشترک ۶ ساله ما هم سرشار از همین جواب شد و دائم می گفت برای من دعا کن تا به شهادت برسم چون آرویش را دارم.



عکس ها: میثم دهقان

